



دوفصلنامه کلام اهل بیت
سال اول / شماره دوم / پاییز و زمستان ۱۳۹۴

خاستگاه اندیشه رفض و نسبت آن با واژه رافضه

عبدالمجید اعتصامی*

چکیده

واژه «رافضه» در سده‌های نخستین و در تعاریفی متفاوت، به گروهی از شیعه نسبت داده شده است. به اعتقاد برخی مورخان، «رافضه» یعنی کسانی که شیخین را طرد می‌کنند. برخی دیگر افزون بر شیخین، عثمان و یا دیگر صحابه را نیز وارد کرده‌اند. برخی دیگر «رافضه» را به مخالفان زید بن علی یا مغیره بن سعید نسبت داده‌اند. در میان این اقوال، قول نخست شهرت بیشتری دارد. اهل بیت از اندیشه «رفض» دفاع کرده و معنایی مثبت برای واژه «رافضه» القاء کردند؛ ولی بنابر شواهد، مخالفان امامیه در صدد القای معنایی منفی از این واژه بوده‌اند. محور تفکر «رفض» و شهرت «رافضه» - به معنای مشهور آن - کوفه بود و در آنجا نمود بیشتری داشت. در این مقاله ضمن بررسی شواهد تاریخی و روایی، به خاستگاه اندیشه رفض و تفسیرهای متفاوت از واژه رافضه پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها

رافضه، اندیشه رفض، شیعه، امامیه، طرد شیخین، انکار خلفای نخستین.

* پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث قم، پژوهشکده کلام اهل بیت Ame1359@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۰۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۲۵

مقدمه

رافضه یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین القابی است که در تاریخ اسلام به شیعه نسبت داده شده است. کمتر منبع تاریخی ای می‌توان یافت که به جهت حساسیت و اهمیت انتساب این واژه به شیعه، در آن از «رافضه» سخنی نرفته باشد. در این منابع، گاهی همه و گاه برخی شیعیان از آنها به جهت تضادهایی که با اشخاص یا برخی گروه‌ها داشتند به این لقب ملقب می‌شدند. پس از واقعه عاشورا به جهت این انتساب در جامعه مسلمانان در مقابل رافضه گروه‌ها یا فرقه‌هایی قرار گرفتند و اندیشه رفض حتی در جامعه شیعه نیز سبب دو دستگی شد و «رافضه» در مقابل «بتریه» قرار گرفت.^۱ با توجه به این که در منابع تاریخی یا روایی، تفسیرهای متفاوتی از «رافضه» ارائه شده است، این پرسش مطرح است که کدام یک از تفاسیر معانی ادعایی ظهور و بروز بیشتری دارد؟

به نظر می‌رسد که برای دست یافتن به پاسخ این پرسش باید پاسخ دو پرسش دیگر را در متون تاریخی جست‌وجو کرد. یکی آن که خاستگاه و مبدأ «رافضه» و اندیشه رفض کجاست؟ دوم، چه جریان‌ها و چه تفکراتی و با چه نام‌هایی در برابر «رافضه» و تفکر رفض قرار گرفتند؟ با بررسی خاستگاه و نیز تقابلیابی برای اندیشه رفض، معنای دقیق‌تر و مشهور رافضه خود را نشان خواهد داد و بی‌شک، در این مسیر لازم است تا دیدگاه‌های متفاوت درباره نقطه آغازین جعل واژه «رافضه» و تفسیر و تبیین آن را بررسی کرد و لازم است با توجه به جریان‌ها و رخدادهایی که در پیش یا پی این انتساب به وجود آمده‌اند، رابطه «رافضه» و جبهه مقابل را واریسی کرد.

با همین انگیزه است که ضمن ارائه اقوال مختلف درباره «رافضه»، اندیشه‌های مقابل نیز بررسی می‌شود تا تصویری روشن‌تر از «رافضه» و تفکر «رفض» ارائه شود.

گفتنی است که به دلیل پرپیشینه بودن این بحث، منابع تاریخی متقدم و متأخر زیادی از این واژه سخن به میان آورده‌اند که برخی تفصیل بیشتری نسبت به دیگر منابع دارند. بیشتر این منابع، ذیل بحث «شیعه» اشاره‌ای به ماهیت یا به واژه «رافضه» و اندیشه رفض کرده‌اند،^۲ اما در هیچ یک از این منابع افزون بر ذکر اقوال، تحلیل و بررسی جامعی در

۱. «رافضه» به معنای قائلین به برائت از شیخین و بتریه به معنای مخالفان برائت (نک: اشعری، ۱۴۰۰: ۷۱؛ کرباسی، ۱۳۹۲: ۳۴).

۲. می‌توان از منابع متقدم به الايضاح فضل بن شاذان، السنة ابن خلال، نقض قزوینی رازی، المعارف ابن قتیبه،

باب چگونگی و علت انتساب «رفض» به تشیع، ارائه نشده است و اثری در این زمینه با چنین رویکردی مشاهده نشده است.

رافضه در لغت

«رافضه» از ریشه «رفض» است و رفض در لغت به ترک شیء و جدایی از آن معنا شده است (رازی، ۱۳۸۲: ۸۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲: ۴۲۲؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷: ۲۹). به نقل از ابوحاتم رازی رفض گاه به معنای پراکنده شدن نیز آمده است (رازی، ۱۳۸۲: ۸۸) و به کسانی که از رهبر خود جدا می‌شوند و او را ترک می‌کنند «رافضه» می‌گویند. جمع رافضه «روافض» است و اگر شخصی به رفض منتسب شود به او «رافضی» گفته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷: ۲۹؛ صاحب بن عباد، بی‌تا، ج ۸: ۸).

رافضه در اصطلاح

نمی‌توان درباره کاربرد واژه «رافضه» و این‌که برای نخستین بار درباره چه کسانی و در چه زمانی به کار برده شده است، به طور دقیق ادعایی کرد. بنابر برخی منابع اهل سنت، پیامبر ﷺ از گروهی به نام «رافضه» خبر داده و آنها را نکوهیده است. در آن روایات نقل شده، اشاره شده است که «رافضه» کسانی هستند که نسبت به ابوبکر و عمر طعن و ناسزا روا می‌دارند^۱ (خلال، ۱۹۹۴: ۳۲۴). روایتی هم در برخی منابع شیعه از امام حسن عسکری ﷺ به واسطه اجدادش نقل شده است که در آن روایت، پیامبر اکرم ﷺ به صراحت از «رافضه» نام برده‌اند (امام حسن عسکری ﷺ، ۱۴۰۹: ۳۱۰) در کلام آن حضرت، «رافضه» به کسانی نسبت داده شده است که در کنار پذیرش ولایت امیرالمؤمنین ﷺ، باطل را رفض و انکار می‌کنند. ظاهر روایت نشان می‌دهد که آن حضرت در مقام اخبار از آینده و دوره‌ای است که شیعیان به این نام منتسب می‌شوند. از سویی معلوم نیست که اهل بیت ﷺ تا دوران امام سجاد ﷺ این روایت را نقل کرده باشند و به همین دلیل نمی‌توان گفت که از چنین روایتی بر می‌آید که در عهد رسول خدا ﷺ یا امیرالمؤمنین ﷺ واژه «رافضه» شهرت داشته است؛

الزینة ابوحاتم رازی و از منابع متأخر به تاریخ تشیع در ایران جعفریان، خاستگاه تشیع آقائوری، کلام و جامعه فان اس و... اشاره کرد.

۱. در ادامه به ضعیف یا جعلی بودن این‌گونه روایات اشاره خواهد شد.



۱۲۱



چون نخستین امامی که چنین روایتی را از زبان رسول خدا ﷺ نقل فرموده، امام حسن عسکری (علیه السلام) است و در نهایت تنها این احتمال تقویت می‌شود که برای نخستین بار این واژه در کلام رسول خدا ﷺ به کار برده شده است، ولی دلیلی برای شهرت چنین واژه‌ای تا نیمه دوم سده نخست هجری وجود ندارد.

شاهد تاریخی دیگری که نشان می‌دهد واژه «رافضه» پس از عهد رسول خدا ﷺ و تا پیش از واقعه کربلا به کار برده شده است، قولی از معاویه بن ابی سفیان است که از مخالفان خود به «رافضه» تعبیر کرده است (منقری، ۱۴۰۴: ۳۴). این نقل تاریخی گرچه می‌تواند کاربرد واژه «رافضه» را تا قبل از واقعه عاشورا تأیید کند و یکی از عوامل احتمالی ترویج این واژه در جامعه مسلمانان باشد، ولی به‌تنهایی نمی‌تواند شهرت این واژه را در دوران حاکمیت معاویه ثابت کند. تاکنون گزارش‌ها یا قرینه‌هایی نیز مشاهده نشده که بتوان در مورد اصطلاح «رافضه» در دوران معاویه بیش از این سخن گفت، اما منابع فرّ ق و مذاهب نشان می‌دهند که پس از واقعه عاشورا به طیف‌های مختلفی از شیعیان «رافضه» می‌گفتند که مشهورترین این انتساب به شیعیانی مربوط است که نسبت به خلفای سه‌گانه و یا خلیفه اول و دوم به‌گونه‌ای خصومت، طرد و انکار نشان می‌دادند. گاه دیده شده که به همه شیعیان و حتی به کسانی که به اهل بیت (علیهم السلام) ابراز محبت می‌کردند نیز رافضه می‌گفتند. همچنین گفته شده شیعیانی که مخالفت خود را نسبت به زید بن علی (علیه السلام) و مغیره بن سعید اعلام کردند به رافضه منتسب شدند. تفصیل این چهار معنای رافضه در ادامه خواهد آمد. حاصل جمع این اقوال شاهی بر این ادعاست که واژه «رافضه» در زمان‌های مختلف، معانی متفاوتی داشته است و گاه در یک زمان، اما با رویکردهای متفاوت، در معنایی تقریباً متفاوت به کار برده شده است.

اقوال چهارگانه در معنای رافضه

۱. رافضه و مسئله طعن، طرد و انکار

بیشتر منابع تاریخی چنین گزارش داده‌اند که لقب «رافضه» به کسانی مربوط است که نسبت به مخالفان و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) برانت می‌جویند و آنها را انکار و طرد می‌کنند و یا نسبت به آنان طعن و ناسزا روا می‌دارند. از این‌رو، انکار و طعن، شاخصه اصلی



رافضی بودن یک شیعه یا مسلمان است؛ با این توضیح که این مخالفان و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در تعاریف، شرایط و زمان‌های مختلف به اشخاصی خاص انصراف دارند. در تعاریفی عام‌تر هر نوع طعن نسبت به سه خلیفه اول و انکار آنها در تعریف «رافضه» وارد شده است (ملطی، ۱۴۱۰: ۱۱۸-۱۱۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۴: ۵۱۰). برخی دیگر پا را فراتر نهاده و طعن بر عایشه و صحابه‌ای مانند معاویه، عمرو بن عاص و طلحه را نیز در معرفی «رافضه» وارد کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۷۵؛ مقریزی، بی‌تا: ۴۰۷؛ السنة، ۱۹۹۴: ۴۴۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵: ۲۰۹؛ مزی، ۱۴۰۶، ج ۴: ۳۲۰).

تلقی غالب این است که در تعریف رخص از نگاه تفسیر به براءت و انکار نسبت به مخالفان، آنچه مشهورتر است طعن نسبت به شیخین و انکار آن دو است. احمد بن حنبل در معرفی رافضه تصریح می‌کند: آنها کسانی هستند که ابوبکر و عمر را سب کرده و به آنها ناسزا می‌گویند (خلال، ۱۹۹۴: ۴۴۷). به گفته ابن حزم، عداوت «رافضه» نسبت به شیخین به حد نهایت است (ابن حزم، ۱۹۹۵، ج ۳: ۱۱). در تعریف ابوالحسن اشعری نیز «رافضه» کسانی هستند که امامت ابوبکر و عمر را انکار (رخص) می‌کنند (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۶).

تفاوتی که در تعریف اشعری نسبت به دیگر تعاریف مشاهده می‌شود این است که او در ابتدا رخص را به امامت شیخین نسبت می‌دهد نه خود شیخین و شاخصه اصلی اندیشه رافضه را در اعتقاد به نص صریح و جلی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌داند و از همین روست که رافضه، بسیاری از صحابه را به جهت عدم اقتدا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گمراه می‌دانند (همان). بنابراین، رافضه به جهت رخص امامت شیخین، خود شیخین را هم رخص می‌کنند و به گمراهی آن دو قائل‌اند.

علل و عوامل پیدایش این دسته از «رافضه»

اهل سنت بر آنند که به هر طریقی لقب «رافضه» را به امامیه نسبت دهند و با احادیث منسوب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بار معنایی منفی و تحقیرآمیزی برای این واژه ادعا کنند و با ربط دادن اندیشه رخص به اندیشه یهود، اساس این اندیشه را سست جلوه دهند. درباره روایات ادعا شده،^۱ گفته شده که این گونه روایات به لحاظ محتوا تناقضاتی دارند که با مبانی خود

۱. چنان که پیشتر گفته شد، مضمون این روایات حاکی از آن است که رافضه، شیخین را طعن و انکار

اهل سنت ناسازگاراند (نک: ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۳۰۱ و ۴۷۶). از نشانه‌های این تناقض، سخنی از ابن ابی‌الحدید است که می‌گوید: «اگر طعن بر صحابه رفض باشد، عمر ارفض الناس است و امام همه روافض»؛ چرا که او گفته است: «بیعت ابوبکر فلت‌ای بود که خداوند از شرش همه را ننگه دارد. پس هر کس به سمت چنین اتفاق‌هایی رفت او را بکشید» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲۰: ۲۱). ابن ابی‌الحدید همچنین می‌گوید: «اگر کسی دوست دارد اختلاف صحابه و طعن برخی بر بعض دیگر و همچنین اعتراض ورد تابعان نسبت به آنها را ببیند به کتاب نظام مراجعه کند». او به نقل از جاحظ می‌گوید که خود نظام از لحاظ انکار صحابه از رافضه تندروتر بود (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲۰: ۳۰).

برخی از اهل سنت ادعا دارند که اصل اندیشه رفض در شیعه، برگرفته از یهود است و چنین تفکری را عبدالله بن سبأ یهودی وارد شیعه کرده است (اشعری قمی، بی‌تا: ۲۰؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۲؛ قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ۱۰) و یا در برخی منابع اهل سنت ادعا شده که مغیره بن سعید برای نخستین بار طعن بر شیخین را به طور علنی وارد جامعه اسلامی کرد (سامی‌النشار، ۱۴۲۹: ج ۲: ۷۴۷) و البته، چون مغیره خود از اصحاب ابن سبأ بوده (دینوری، ۱۹۶۹: ۶۲۲)، می‌تواند به این تفکر پای‌بند باشد. در این‌که اندیشه برائت و طعن نسبت به شیخین چگونه در جامعه شیعه فراگیر شد، مقالی دیگر را می‌طلبید (نک: اعتصامی، ۱۳۹۴)، اما این‌که اصل این اندیشه به شخصیتی منفی مثل ابن سبأ یا مغیره بن سعید نسبت داده شود و یا واژه «رافضه» با انعکاسی منفی به شیعه نسبت داده شود، سیاستی است که پس از واقعه کربلا پی گرفته شد (نک: همان، ۱۳۹۳: ۳) و گرنه شواهد تاریخی و روایی نشان از آن دارند که اصل و اساس طعن و ترک شیخین قدمتی پیش‌تر از ابن سبأ و مغیره بن سعید داشته و ریشه در رفتار و اقوال صریح اهل بیت (علیهم السلام) و صحابه دارد (نک: خطبه فاطمه زهرا (علیها السلام): ابن طیفور، بی‌تا: ۱۲).^۱

شایان ذکر است که هیچ دلیل یا قرینه تاریخی‌ای وجود ندارد که نشان دهد پیش از واقعه کربلا کسی به مخالفان یا طاعنین به شیخین، رافضی گفته باشد، اما این انتساب از سال‌های آغازین سده دوم، شهرت یافته است تا جایی که برخی اصحاب اهل بیت (علیهم السلام) نزد

می‌کرده‌اند.

۱. همچنین نک: خطبه شقشقیه: نهج البلاغه: خطبه ۳؛ مناظره عبدالله بن عباس با عمر: ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۳: ۱۱۵؛ سخن عمر در مورد ابوبکر: ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲۰: ۲۱؛ عدم بیعت برخی از صحابه با ابوبکر تا پیش از بیعت امیرالمؤمنین (علیه السلام): طبری، بی‌تا، ج ۲: ۴۴۳.

آن بزرگواران شکوه می‌کنند و ظاهر این شکوه‌ها نشان می‌دهد که مخالفان به زبانی تحقیرآمیز شیعیان را به رفض منتسب می‌کردند. از سویی اهل بیت علیهم‌السلام سعی داشتند تا معنای مثبتی از رفض القا کنند تا شیعیان از سوی مخالفان تحت فشار قرار نگیرند. ابوالجارود به امام محمد باقر علیه‌السلام می‌گوید: ما را به فلان اسم می‌خوانند و امام علیه‌السلام فرمود: به چه اسمی؟ گفت: ما را «رافضه» می‌خوانند. امام علیه‌السلام در حالی که دستش بر سینه‌اش بود فرمود: من از «رافضه» هستم و «رافضه» از من است و این جمله را سه بار تکرار کرد (برقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۵۷).

امام علیه‌السلام با ملقب کردن خود به این لقب، هم واژه «رافضه» را مثبت جلوه می‌دهد و هم در واقع، از اصل تفکر رفض دفاع می‌کند؛ چرا که هدف امام علیه‌السلام نمی‌تواند صرفاً دفاع از یک واژه باشد. این پاسخ و واکنش امام علیه‌السلام نشان می‌دهد که سؤال‌کننده و افرادی مثل او، نسبت به لقب «رافضه» روی خوشی نشان نمی‌دادند و یا این که از واکنش اجتماعی آن زمان به این واژه واهمه داشتند؛ چرا که در جامعه آن روز افزون بر نشر احادیثی دروغین در نگوهرش رافضه، حاکمیت نیز بر کسانی که ملقب به این لقب بودند، فشار می‌آورد. ابابصیر نیز نزد امام صادق علیه‌السلام گله می‌کند و عرض می‌کند ما را به القابی می‌خوانند که پشت ما را می‌شکند و سبب دل‌مردگی ما می‌شود و سبب می‌شود تا حاکمان بر اساس احادیث فقهای خود، خون ما را حلال بدانند و امام علیه‌السلام فرمود: منظور «رافضه» است؟ گفتم: بله. امام علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم انتساب شما به این لقب به دست مردم نیست، بلکه خداوند متعال چنین لقبی را به شما نسبت داده است. وقتی در بهترین شخصیت‌های بنی اسرائیل هفتاد نفر به حضرت موسی علیه‌السلام و برادرش ایمان آوردند به آنها «رافضه» گفته می‌شد... و همانا شما بر خلاف مردم که شر را به جای خیر انتخاب کردند، خیر را به جای شر انتخاب کرده‌اید (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸: ۳۴؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۰۴-۱۰۵).

گلایه اصحاب، از این واقعیت خبر می‌دهد که هم مخالفان و هم حاکمان با انتساب «رافضی» عرصه را بر شیعیان تنگ کرده بودند. بی‌شک، در این گفت‌وگوها امام علیه‌السلام در صدد نیست تا واقعیت رخ داده را به گونه‌ای دیگر جلوه دهد، بلکه در صدد القای بُعد معنوی و حقیقی رفض به شیعیان است تا آنها از این انتساب واهمه‌ای نداشته باشند؛ حتی برخی اصحاب اهل بیت علیهم‌السلام نیز برای مثبت‌نگری در واژه «رافضه» و مقابله با جبهه ضد رفض، تلاش می‌کردند در جامعه مسلمانان معنایی مقبول ترویج





کنند. گفت‌وگوی عمار دهنی و قاضی کوفه ابن ابی لیلی شاهدهی بر این مدعاست. او به بیان و استدلالی شیوا - در برابر قاضی کوفه ابن ابی لیلی - از انتساب به «رافضه» دفاع می‌کند و از سوی امام صادق علیه السلام تمجید می‌شود.^۱

خاستگاه این گروه از رافضه

از انتساب شخصیت‌های بنام کوفه به «رافضه» در سده‌های نخستین و جریان‌هایی که حول محور اندیشه‌ی رفض در کوفه رخ داده است، چنین برداشت می‌شود که کوفه مرکز اندیشه‌ی رفض بود، یعنی دقیقاً همان‌جا که شیعه در آن دوران مرکزیت داشت (نک: جعفریان، ۱۳۸۸: ۱۰۴). افرادی چون جابر بن یزید جعفی کوفی از نمایندگان خاص امام باقر علیه السلام در کوفه بودند (نک: لالانی، ۱۳۸۱: ۱۴۸) درباره‌ی او گفته شده: «رافضی یستم اصحاب النبی صلی الله علیه و آله» (عقیلی، ۱۴۱۸: ج ۱: ۱۹۳) و یا گفته شده: «من الرافضة الغالية» (دینوری، ۱۹۶۹: ۴۸۰) درباره‌ی عمرو بن شمر کوفی نیز که از اصحاب امام صادق علیه السلام است (طوسی، ۱۴۰۴: ب: ۱۴۱)، گفته شده: «رافضی یستم الصحابه» (ذهبی، ۱۴۱۸: ج ۲: ۵۴). خاندان اعین که اغلب کوفی هستند (طوسی، ۱۴۰۴: ب):

۱. به امام صادق علیه السلام گفته شد: «عمار دهنی نزد قاضی کوفه ابن ابی لیلی شهادت داده است، ولی قاضی به او گفته که تو چون رافضی هستی شهادتت پذیرفته نیست... عمار ناراحت می‌شود و قاضی به او می‌گوید اگر ناراحت می‌شوی که به تو بگویند «رافضی»، پس از رفض برانت بجوی تا تو هم از برادران ما باشی. عمار در جواب می‌گوید: این‌گونه نیست که تو فکر می‌کنی. گریه من برای دو چیز است: برخودم و خودت. بر خودم برای این‌که تو به من نسبتی شریف دادی که من لایق آن نیستم و گمان کردی که من رافضی هستم. وای بر تو! [مگر نشیدی] امام صادق علیه السلام فرمود اولین کسانی که به «رافضه» مشهور شدند جادوگرانی بودند که وقتی معجزه موسی علیه السلام را دیدند به او ایمان آوردند و فرعون را رفض کردند و فرعون آنها را «رافضه» نامید؛ چون که دین او را رفض کرده بودند. پس، رافضی کسی است که هر چه خدا از آن کراهت دارد را رفض کند و هر چه خداوند امر کند آن را انجام دهد. پس کجایند چنین کسانی؟ گریه من از خوف خداست که از قلب من آگاه است و من که خودم را با این اسم نشان داده‌ام از این می‌ترسم که خداوند مرا مورد عتاب قرار دهد که ای عمار تو رافض امور باطل بودی و عمل‌کننده به طاعات چنان که تو را به این اسم می‌خواندند. پس اگر مسامحه کرده باشم که مقصرم و اگر مناقشه کرده باشم، مستحق عذاب شدیدم، مگر این‌که موالی من مرا شفاعت کنند. اما گریه من بر تو برای این است که تو به دروغ اسمی به من نسبت دادی که اسم من نبود و تو را از عذاب شدید خدا می‌ترسانم که منصرف شوی از این‌که اشرف اسماء را به جای پست‌ترین اسم‌ها به کار ببری. چگونه بدن تو عذاب خدا را تحمل می‌کند». پس از این جریان، امام صادق علیه السلام فرمود اگر عمار گناهای بزرگ‌تر از آسمان‌ها و زمین‌ها داشت با چنین کلماتی محو شد و همانا با این کلام خودش بر حسناش نزد خدا افزود (امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۴۰۹: ۳۱۰).



۱۹۴، ۲۱۰ و ۲۳۸) به رافضه منسوب شده‌اند. مزی به نقل از حمیدی از سفیان نقل می‌کند که عبدالملک بن اعین شیعی است و نزد ما رافضی و صاحب اندیشه است و می‌گوید: سفیان چنین نقل کرده که هر سه برادر در خاندان اعین یعنی عبدالملک، زراره و حمران رافضی‌اند (مزی، ۱۴۰۶، ج ۱۸: ۲۸۳). ذهبی در ترجمهٔ زراره می‌گوید: «کوفی یترفض» (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۶۹). عدی بن ثابت (م ۱۱۶ق) تابعی کوفی است. به نقل از ذهبی، تعبیر دار قطنی در مورد او چنین است: «رافضی غال» (ذهبی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۵۴).

در بارهٔ ابوحزمه ثمالی نیز گفته شده که او رافضی است (عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۴۶). وی چندین روایت در طعن شیخین نقل کرده است (صفار، ۱۴۰۴: ۲۹۰؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۷۸، ح ۶۵). فعالیت و مسئولیت اشخاصی مثل عامربن واثله و ابوعمره - که با وجود کیسانی بودن به رفض شیخین مشهور بودند - در کوفه و در سپاه مختار ثقفی (نک: اعتصامی، ۱۳۹۴) و پس از دوران آنها، فعالیت شخصیت‌های معروفی همچون ابوالجارود ثقفی کوفی - رئیس فرقه جارودیه و از منکران شیخین (اشعری، ۱۴۰۰: ۶۷) - قرینه‌هایی هستند که بر مرکزیت کوفه برای اندیشهٔ رفض شیخین دلالت می‌کنند.

از دیگر شواهدی که مرکزیت کوفه برای اندیشهٔ رفض را تقویت می‌کنند، جریان‌هایی است که در زمینه برائت از شیخین در کوفه به راه افتاد. نوشتن و نشر کتاب سلیم بن قیس هلالی از عصر امام سجاد علیه السلام به بعد از جمله آنهاست (نک: اعتصامی، ۱۳۹۲ (الف)). جریان تقابل شیعیان با زید بن علی در مسئلهٔ اظهار برائت از شیخین نیز در کوفه صورت گرفته است. انتساب رافضه به شیعیان کوفه از ناحیهٔ زید را چه مبدأ شهرت این واژه بدانیم و چه ندانیم، اصل اختلاف در اظهار برائت که بین شیعیان و زید رخ داده است، محل آن در کوفه است. بنابراین، کوفه را می‌توان به تعبیری کانون رافضه دانست.

نقطهٔ مقابل کوفه در بحث اندیشهٔ رفض، مدینه است. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که در مدینه - به خلاف کوفه - و با وجود شمار اندک شیعیان و اصحاب اهل بیت علیهم السلام^۱ دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان حکم‌فرما بود (نک: حسینی جلالی، ۱۳۸۸: ۶۵) و بیش از آن که اندیشهٔ رفض نمایان باشد، اهانت به امیرالمؤمنین علیه السلام رونق داشت؛ به‌طوری

۱. زمانی که امام سجاد علیه السلام به امامت رسیدند، اصحاب ایشان در مدینه از بیست نفر تجاوز نمی‌کردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴: ۱۴۰).



که گاه اعتراض اصحاب اهل بیت (علیهم السلام) را به دنبال داشت.^۱ در عصر امام صادق (علیه السلام) و در مدینه این حساسیت در میان اهل سنت وجود داشت که برخی از آنها اگر کسی را می دیدند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر عثمان مقدم می کرد و یا حتی در تقدیم و تأخیر مردّد می شد، او را رافضی می انگاشتند. نمونه آن در مورد شخصی به نام ابراهیم بن عبدالعزیز است که ساکن مدینه بود و از فضایل خلفا سخن می گفت و وقتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عثمان رسید و سؤال کرد که از آن حضرت شروع کنم یا عثمان، به او گفتند به خاطر این شکی که داری رافضی هستی (اصبهانی، ۱۹۳۴، ج ۱: ۱۷۶). برخی قرینه ها نیز نشان می دهند که حتی گاهی که رفض شیخین در مدینه نمایان می شد، معلوم می شد که توسط اهل عراق و کوفه پایه ریزی شده است. نمونه ای از آن در عصر امام سجاد (علیه السلام) رخ داد که گفته شده از جانب امام نکوهش شد^۲ (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۹۰ و ۴۱).

۲. رافضه و ترک زید بن علی (علیه السلام)

وقتی شیعیان کوفه به علت عدم برائت زید از شیخین، بیعت خود با او را شکستند، زید آنها را با تعبیر «رفضتمونی» خطاب کرد. گفته شده که از همان زمان، شیعیان مخالف زید به «رافضه» مشهور شدند و فرقه نگاران این قول را به عنوان یکی از اقوال، در وجه تسمیه رافضه ذکر کرده اند (الشعری، ۱۴۰۰: ۶۵؛ اسفراینی، ۱۹۸۳: ۲۶؛ شهرستانی، بی تا، ج ۱: ۱۸۱). بنابر قولی دیگر، زید خودش شیعیان مخالف را «رافضه» نامید (مسکویه رازی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۱۴۱).

در نگاه اولیه هیچ ارتباطی در وجه تسمیه «رافضه» بین این قول و قول نخست نیست و در این گزارش، شیعیان تنها به دلیل رفض زید به «رافضه» منسوب شده اند. شواهد موجود برنمی تابد که واژه رافضه از تقابل زید و شیعیان آغاز شده باشد یا شهرت یافته باشد. با توجه به این مطلب و نیز شواهد دیگر، این احتمال، قوی به نظر می رسد که زید نیز صرفاً به انگیزه سرزنش شیعیان مخالفش تعبیر «رفضتمونی» را به کار برده است. گویا او از شیعیان و بیعت کنندگان انتظار داشت که در راستای براندازی حکومت بنی امیه او را یاری

۱. یحیی بن ام الطویل در مدینه آشکارا مردم را از برائت نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نهی کرد. او در مسجد مدینه خطاب به حکومت جائر آن زمان و نیز کسانی که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) اهانت می کردند می گفت ما روش و منش شما را قبول نداریم و بین ما و شما دشمنی ای آشکار است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۳۷۹، ۳۸۰).

۲. آن حضرت به جهت مصالحی این کار را نهی فرمود (نک: اعتصامی، ۱۳۹۲ (الف): ۱۸).

کنند و از اختلافی که سبب ضعف سپاهش می شود، دم زنند؛ چرا که حامیان زید افرادی اعم از شیعه امامیه بودند (نک: اعتصامی، ۱۳۸۹: ۶۳) و گر نه بنابر شواهدی زید خودش از شیخین اظهار برائت می کند؛ البته این اظهار برائت زمانی بود که در آستانه مرگ قرار گرفت و تقیه در برابر مخالفان برای او سودی نداشت (همان).

قرینه و مؤید دیگر بر این که پیش از رویارویی زید با شیعیان کوفه، واژه رفض یا رافضه متداول بود، سخنی است که به خود زید نسبت داده شده است. می گوید: «رافضه مخالف من و پدر من هستند و همان گونه که خوارج بر علی علیه السلام خروج کردند رافضه نیز علیه من به پا خواستند» (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱۹: ۴۶۴؛ صفدی، ۱۴۲۰، ج ۱۵: ۲۱).

گرچه ظاهر این سخن، نشان می دهد که زید چنین کلامی را نیز در همان ایامی بر زبان آورد که برخی از شیعیان با او مقابله کردند؛ اما از این که او مقابله مخالفان را به عصر پدر خود امام سجاد علیه السلام نیز مرتبط می کند و از آنها به «رافضه» نام می برد، معلوم می شود که رافضه، نسبت و واژه ای جدید در کلام او نیست. برخی دیگر از قرائن نیز نشان می دهند که تا پیش از سال ۱۱۴ قمری که سال شهادت امام باقر علیه السلام است، واژه «رافضه» در جامعه شهرت داشت و شیعیان گلایه خود را به جهت این انتساب به امام باقر علیه السلام می رساندند (نک: برقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۵۷).

بنابراین، با توجه به این که زید نیز شیعیان را به جهت سابقه آنها در رفض شیخین به «رفض» خودش نسبت داده است، می توان این قول را با قول نخست همسو دانست با این توضیح که رفض در دوران زید به انکار و برائت نسبت به شیخین انصراف دارد و شیعیان نیز همین عقیده را از زید خواستارند و وقتی که زید برائت خود را نشان نمی دهد، او نیز رفض می شود و در این تقابل از تعبیر «رفضتمونی» استفاده می کند. در واقع، این کلام زید نوعی طعنه بر شیعیان است که شما من را رفض می کنید، همان گونه که شیخین را رفض نموده اید در حالی که جایگاه من با آن دو متفاوت است.

شواهد دیگری که نشان می دهند معنای رافضه در قول نخست (طرد شیخین) و قول دوم (طرد زید) در یک راستا هستند، گزارش مورخان و فرقه نویسانی چون اشعری، شهرستانی و مقریزی است. آنها در عین حال که به قول دوم به عنوان یکی از اقوال اشاره می کنند، شناسه و رکن اصلی رافضه را طعن بر خلفا می دانند.

در بررسی قول نخست دیدیم که اشعری وجه تسمیه «رافضه» را در رفض شیخین





۱۳۰

دو فصلنامه کلام اهل بیت (علیهم السلام) شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

می‌بیند. شهرستانی نیز در کتاب ملل و نحل، ابتدا می‌نویسد: شیعیان کوفه که زید را به جهت پذیرش امامت مفضل و مخالفت با طعن شیخین رها کردند، به «رافضه» مشهور شدند (شهرستانی، بی‌تا: ۱۵۵)، ولی در جایی دیگر در مورد نظام معتزلی می‌گوید که او به «رافضه» متمایل است، به این دلیل که او نص بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول دارد و گاه صحابه را طعن و سرزنش می‌کند. (شهرستانی، بی‌تا: ۵۷). مقریزی نیز در الخطط، قول دوم در تفسیر واژه «رافضه» را به عنوان یکی از اقوال ذکر می‌کند، ولی خود در معرفی «رافضه» می‌گوید آنها کسانی هستند که در محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دشمنی با سه خلیفه اول و نیز نسبت به عایشه و معاویه غلو می‌کنند (مقریزی، بی‌تا: ۴۰۷). بنابراین، نسبت رافضی از طرف زید می‌تواند به این معنا باشد که رافضی بودن شیعیان کوفه صرفاً به جهت رفض زید نبود؛ بلکه عامل اصلی آن برائت از شیخین بود. به عبارتی دیگر، این واکنش زید صرفاً شهرت شیعیان مخالفش را در انتساب به رفض بیشتر نمود.

صرف نظر از احتمالات و توجیهات پیش گفته، اگر اصل این ادعا پذیرفته شود که «رافضه» در این قول دوم صرفاً به کسانی نسبت داده شد که زید را رفض کردند، باز هم نمی‌توان ثابت کرد که این واژه برای نخستین بار از سوی زید به شیعیان نسبت داده شد. تنها نتیجه‌ای که می‌توان از رویارویی شیعیان با زید گرفت، جدایی شیعیان رافضی از شیعیان زیدی یا شیعیان مخالف رفض است. بنابراین، شهرت رافضه پس از قیام زید می‌تواند از همین جهت باشد که راه آنها از شیعیان غیر رافضی جدا شد و این دو گروه شیعه از هم متمایزتر شدند و بنابر برخی اقوال، شیعه از یک‌دستگی پیش از قیام زید خارج شد (نک: رازی، ۱۳۸۲: ۸۷).

۳. «رافضه» و مسئله محبت به اهل بیت (علیهم السلام) و مقدم داشتن آنها

پس از واقعه عاشورا و قیام‌های علویان که تا اندازه‌ای شیعه خط خود را از دیگر فرقه‌ها جدا کرد (نک: شبی، ۱۹۸۲، ج ۱: ۲۷؛ جعفری، ۱۳۷۴: ۲۵۰)، هر کس که به طریقی به اهل بیت (علیهم السلام) ابراز محبت می‌کرد و فضیلتی از آنها نقل می‌کرد و یا آنها را بر یکی از خلفای سه‌گانه مقدم می‌دانست، از سوی برخی مخالفان، به «شیعه» یا «رافضه» ملقب می‌شد (نک: فضل بن شاذان، ۱۳۶۳: ۴۷۳؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۲: ۳۸). برخی از اهل کوفه زیر بار پذیرش خلافت عثمان نمی‌رفتند و تنها خلافت ابوبکر، عمر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را پذیرفته بودند و به همین جهت



به آنها رافضی می‌گفتند؛ حتی برخی از اهل سنت بر این باور بودند که هر کس بگوید ابوبکر، عمر، علی و عثمان، رافضی یا بدعت‌گذار است (خلال، ۱۹۹۴: ۳۸۰ و ۳۹۴)؛ چون عثمان را نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام به تأخیر انداخته است. با توجه به این که لقب رافضه از همان دوران تفکیک عثمانی‌ها و علوی‌ها رواج یافت (نک: جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۲) این احتمال قوی به نظر می‌رسد که مخالفت با عثمان به نوعی مخالفت با شیخین انگاشته می‌شد؛ چرا که به هر حال، اعتراض به عثمان یا اعتقاد به عدم مشروعیت خلافت او نوعی طعن و اعتراض به حاکمیت خلیفه دوم بود و پایه حکومت او در سیاست‌های شیخین نیز ریشه داشت.

در این قول سوم، مخالفت و طعن بر خلفا در معنای رفض، به صراحت گنجانده نشده، ولی شاید در برخی دوره‌ها، مدح و ستایش اهل بیت علیهم السلام و یا مقدم داشتن آنها انصراف در مخالفت و طعن بر خلفا یا حاکمیت وقت داشته باشد و یا دست کم چنین توهمی را برای مخالفان شیعه ایجاد کند. قصیده معروف ابن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) نمایان‌گر چنین امری است. او چنین سروده است: «قال لی ترفضت، قلت کلا ما الرفض دینی ولا اعتقادی/ ان کان حب الولی رفضاً فأننی ارفض العباد».^۱ (زرنندی حنفی، ۱۳۷۷: ۱۱۱).

نمونهٔ دیگر توهم رفض در مورد شخصی به نام ابوعمر و بصری است. او در زمان متوکل عباسی وقتی روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل کرد متوکل عباسی گمان کرد که او رافضی است و دستور داد تا گردن او را بزنند، ولی به او گفتند که این شخص از اهل سنت است و از این رو، منصرف شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۲: ۳۸). حتی گفته شده که در دوره‌ای از حاکمیت عباسیان، هرکس گمان می‌کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است و فرزندان او نیز برای خلافت، شایسته‌تر از فرزندان عباس هستند، رافضی نامیده می‌شد (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۴: ۲۳).

شواهد و دلایلی از این دست که نشان می‌دهند در سده‌های نخستین به برخی از مسلمانان که صرفاً به جهت بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام یا مقدم داشتن آنها، به «رافضه» منسوب شدند، پس از این امر بود که واژهٔ رفض به معنای انکار یا ترک خلفا یا صحابه به کار برده شد و از این رو، اگر کسی به جهت مقدم داشتن امیرالمؤمنین علیه السلام یا ذکر فضاییلی از اهل بیت علیهم السلام یا ارتباط با اهل بیت علیهم السلام به شیعیان نزدیک می‌شد از روی تعصب او را

۱. «گفته‌اند تو رافضی شده‌ای، گفتم چنین نیست. رفض نه دین من است و نه اعتقاد من. اما اگر محبت به ولی (امیرالمؤمنین علیه السلام) رفض است، پس رافضی‌ترین بنده‌ها من هستم».



۱۳۲

دو فصلنامه کلام اهل بیت علیهم السلام شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

رافضی می خواندند و اگر می دانستند از اهل سنت است و در عین حال، به گونه ای با اهل بیت علیهم السلام هم ارتباط دارد، او را با لقب «رافضی» نکوهش نمی کردند و یا نهایت، او را «شیعه» یا «متشیع» لقب می دادند (برای نمونه، نک: ابن عبد البر، ۱۴۱۲، ج ۴: ۱۶۹۷؛ زرکلی، ۲۰۰۲، ج ۶: ۲۹؛ ابن سعد، بی تا، ج ۶: ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۹ و ۴۰۶).

۴. «رافضه» و مغیره بن سعید

مغیره بن سعید همراه با پیروانش پس از شهادت امام باقر علیهم السلام، برای محمد بن عبدالله (نفس زکیه) ادعای امامت کردند و به «مغیره» شهرت یافتند. امام صادق علیهم السلام و شیعیان آن حضرت، مغیره را لعن و رفض کردند و گفته شده که از آن زمان بود که مغیره آنها را «رافضه» نامیدند (طوسی، ۱۴۰۴ (الف): ۲۸۷؛ اشعری قمی، بی تا: ۷۷؛ مغربی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۴۹). به اعتقاد نوبختی، خود مغیره بن سعید شیعیان مخالف را «رافضه» نامید (نوبختی، ۱۴۰۴: ۶۳-۶۴).

بر فرض صحت این گزارش که مخالفان مغیره به «رافضه» نسبت داده شده اند، باز هم این قول نمی تواند اقوال پیشین را نقض کند و مبدأ و منشأ اصطلاح «رافضه» در جامعه مسلمانان باشد و این قول، تنها گزارشی از یک واقعه است که گفته شده در آن واقعه، شیعیان به «رافضه» منسوب شدند. افزون بر این، پیشتر نیز گفته شد که خود مغیره نیز در منابع تاریخی به رفض متهم شده و به «رافضه» - به معنای برائت از خلفا - منسوب بوده است؛ چرا که بنابر برخی اقوال او از نخستین کسانی بود که برائت از شیخین را آشکار کرد (نک: دینوری، ۱۹۶۹؛ ۶۲۲؛ سامی الشار، ۱۴۲۹، ج ۲: ۷۴۷).

رافضه، شیعه و نسبت آن دو

بنابر تفسیر و تعریف های پیش گفته از واژه «رافضه»، بایسته است که در رابطه معنایی و مصداقی «رافضه» و «شیعه» نیز قائل به تفصیل شویم. اگر واژه «رافضه» تنها به کسانی اختصاص داشته باشد که اهل برائت و انکار هستند، معنایی اخص از معنای شیعه دارد؛ بدین لحاظ «رافضه» در این معنا، زیر مجموعه شیعه و تقسیم دیگر فرقه های شیعی مثل زیدیه قرار می گیرد.^۱ چنان که اعتقاد اشعری در مقالات الاسلامیین چنین است. او

۱. در ادامه خواهیم گفت که بهتر است به رفض در این معنای خاص، به عنوان یک تفکر نگریست نه شاخه ای از یک فرقه.



۱۳۳

«رافضه» را قسیم زیدیه و غالیه و به عنوان شاخه‌ای از فرقه شیعه آورده است (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۶). البته، این تقسیم‌بندی اشعری در خور تأمل است. بنابر تعریف او اگر «رافضه» صرفاً به معنای رفض شیخین است (همان)، پس چرا فرقه مغیره به عنوان فرقه‌ای از روافض معرفی نشده‌اند؛ در حالی که مغیره بن سعید بنابر گزارش خود اشعری شدیدترین طعن‌ها را بر شیخین دارد (همان: ۸) و یا فرقه جارودیه که معتقد به امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و قائلین به امامت غیر از آن حضرت را کافر می‌دانند، زیرشاخه زیدیه هستند (همان: ۶۷) و ارتباطی با رافضه ندارند. از طرفی دیگر «رافضه» شامل تنها یک فرقه مثل امامیه نیست که اعتقاد به دوازده‌گانه بودن امام را هم ضمیمه تعریف رفض بدانیم؛ چرا که فرقه‌هایی چون کیسانیه هم از روافض به حساب می‌آیند (همان: ۱۸).

ابن حزم نیز در الفصل، زیدیه و غالیه را جدا از «رافضه» معرفی می‌کند و هر سه را زیر مجموعه شیعه می‌داند (ابن حزم، ۱۹۹۵: ج ۳: ۱۱). او افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام را شناسه شیعی بودن می‌داند (همان، ج ۱: ۳۷۰) و در تعریف «رافضه»، دشمنی با شیخین را ملاک می‌داند (همان، ج ۳: ۱۱). شهرستانی نیز در الملل والنحل، «رافضه» را هم معنا با شیعه نمی‌داند. در بررسی معنای اصطلاحی «رافضه»، قول او به تفصیل گذشت. نتیجه نظر او این است که «رافضه» از زیرشاخه‌های شیعه هستند؛ چه به معنای مخالفان زید باشد و چه به معنای تبرّی جویان از شیخین. سؤالی که در مورد نگرش اشعری در ملاک رافضی بودن مطرح شد، درباره ابن حزم و شهرستانی نیز قابل طرح است؛ به این دلیل که جارودیه در گزارش آن دو، به کفر صحابه قائل بودند به این جهت که صحابه حق امامت را از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند (ابن حزم، ۱۹۹۵: ج ۳: ۱۱؛ شهرستانی، بی تا، ج ۱: ۱۸۴)، ولی می‌بینیم که جارودیه در تقسیم‌بندی شیعه، از مجموعه روافض خارج‌اند.

اما اگر «رافضه» به معنای کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او را مقدم بر دیگران کنند، در نظر گرفته شود هم معنا با شیعه می‌شود^۱ و در این صورت، دیگر فرقه‌هایی چون زیدیه و غالیه نیز زیرشاخه آن قرار می‌گیرند. چنین تقسیم‌بندی‌ای در الفرق بین الفرق (بغدادی، ۱۴۱۵: ۱۵) و التبصیر (اسفراینی، ۱۹۸۳: ۲۷) و التنبيه (ملطی، ۱۴۱۰: ۱۶) مشاهده می‌شود. در نظر فضل بن شاذان نیز، اهل سنت شیعیان را به سبب افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام «رافضه»

۱. واژه «شیعه» در این جا می‌تواند شیعیانی را نیز دربر گیرد که به جهت مقدم داشتن امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان و طعن و رفض او به این نام ملقب و معنون شده‌اند (نک: جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۲).



می نامند (ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۳۰۳). همچنین ابن قتیبہ، زیدیه را از زمره روافض می داند، ولی اشاره می کند که زیدیه در رفض، کمتر از مختار، ابو عبد الله جدلی، زراره بن اعین و جابر جعفی غلو می کنند (دینوری، ۱۹۶۹: ۶۲۲).

شواهد تاریخی چنان نشان می دهند که تمایز رافضه و شیعه بیشتر در نیمه دوم سده نخست و آغازین سال های سده دوم نمایان شده است. یعنی دقیقاً در دورانی که شیعه معنای عام تری داشت و در عراق حتی به کسانی که صرفاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر عثمان مقدم می کردند نیز شیعه می گفتند (نک: جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۲). یعنی ممکن بود کسانی که طعن و قدح بر سه خلیفه اول و یا دست کم بر عثمان را روا می داشتند، شیعه نامیده شوند و از دیگر سو ممکن بود کسانی که هیچ گونه طعن و قدحی نسبت به خلفا روا نمی داشتند و صرفاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر عثمان مقدم می کردند نیز به شیعه منتسب شوند. برای نمونه، ذهبی درباره حسن بن صالح بن حئی می گوید: سکوت حسن درباره عثمان و عدم ترحم او بر عثمان نشانه شیعی بودن اوست (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۷: ۳۶۹).

از سوی دیگر می بینیم که پس از مدتی اهل سنت از واژه «رافضه» به عنوان حربه ای تحقیرآمیز علیه شیعه استفاده می کردند و معمولاً به هر شیعه ای رافضی می گفتند، حتی اگر اظهار رفض و طعن نسبت به خلفا یا صحابه نمی کرد. بحث هایی که فضل بن شاذان در باب «رافضه» مطرح کرده است، نشان از همین امر دارد که رافضه در سده دوم به معنای شیعه و در مقابل اهل سنت به کار برده شده است (ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۴۷۳).

البته، این امر می تواند ریشه در این واقعیت داشته باشد که شیعه امامیه از آغازین سال های سده دوم رفته رفته اکثریت جامعه شیعه را تشکیل داد (نک: اشعری، ۱۴۰۰: ۱۷) و هویتی مستقل پیدا کرد و تا اندازه ای راهش از راه زیدیه و مغیره جدا شد و در سده دوم و به ویژه پس از قیام زید، شاخصه اعتقادی آنها دست کم رفض و انکار شیخین و پذیرش ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گرفت (نک: اشعری، ۱۴۰۰: ۶۵). بنابراین، اگر کسی به عنوان شیعه مشهور می شد، حتی بی آن که اعتقاد خود نسبت به خلفای سه گانه را اظهار کند، به رفض متهم می شد. از همین رو، وقتی کسی از اهل سنت فضیلتی از اهل بیت (علیهم السلام) نقل می کرد و یا به طریقی با اهل بیت (علیهم السلام) مرتبط می بود، اگر هویت واقعی او معلوم نمی شد به رفض متهم می گردید و اگر می دانستند شیعی نیست او را رها می کردند.

این حساسیت به اندازه ای بود که برخی بزرگان اهل سنت در آن دوره به این موضوع



تذکر می‌دادند که به صرف محبت به اهل بیت علیهم‌السلام نباید کسی را به رفض متهم کرد. شعر معروف شافعی که پیشتر ذکر شد، از همین امر حکایت دارد. او با این که معتقد است که رافضی کسی است که قائل است ابوبکر و عمر امام نیستند (ذمی، ۱۴۱۳، ج ۱۰: ۳۰) می‌سراید:

«اذا نحن فضلنا علیا فاننا روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل»^۱ (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵۱: ۱۴۶).

نمونه‌ای دیگر در مورد شخصی به نام ابوالعیناء است. شواهد روایی نشان می‌دهند که او تا اندازه‌ای با امام حسن عسکری علیه‌السلام مرتبط بود (نک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۱۲). وقتی متوکل عباسی در باب رافضی بودن ابوالعیناء به شک افتاد، او در حضور متوکل، رافضی بودنش را با مصاحبت متوکل، اهل بصره بودن و شاگردی اصمعی^۲ متناقض دانست و این گونه از خشم متوکل رهایی یافت (ابن حمدون، ۱۹۹۶، ج ۷: ۱۹۲-۱۹۳).

بر این اساس، می‌توان گفت که دست‌کم در عصر حضور اهل بیت علیهم‌السلام هرچند در دوره‌ای به همهٔ شیعیان، «رافضه» می‌گفتند، اما باز هم رفض به طعن و انکار شیخین انصراف داشته است.

رفض و اندیشهٔ مقابل

پس از بررسی معانی رفض، در شناخت اندیشهٔ مقابل باید گفت اگر رفض در معنای خاص برائت از شیخین یا صحابه و انکار آنها به کار برده شود، طبیعتاً «رافضه» شامل یک فرقهٔ خاص همچون امامیه نمی‌شود، بلکه اساساً باید به عنوان یک تفکر به رفض نگریست، نه به عنوان شاخه‌ای از یک فرقه. از این رو، لازم می‌آید که در تقابلیابی اندیشه‌ای در مقابل اندیشهٔ رفض، جست‌وجو شود نه فرقه یا فرقه‌هایی خاص. این اندیشهٔ مقابل یعنی همان اندیشه‌ای که انکار و طعن خلفا یا صحابه را رد می‌کند و به لحاظ تاریخی، هم‌عصر با اندیشهٔ رفض قرار می‌گیرد. بر این اساس که تفکر رفض و انکار شیخین پس از واقعهٔ عاشور جریان‌ساز می‌شود (نک: اعتصامی، ۱۳۹۴) در مقابل نیز، مخالفان رفض، به گونه‌های مختلفی خود را نشان می‌دهند. بنابر گزارش ابوحاتم رازی در جامعهٔ شیعه به تفکری که مقابل رفض و انکار شیخین قرار می‌گرفت «ارجاء» و به صاحبان این

۱. «آن هنگام که ما علی علیه‌السلام را افضل از دیگران دانستیم، پس جاهلان ما را به سبب همین افضلیت «رافضه» دانستند».

۲. دانشمند اهل ادب و لغت اهل سنت بصره (بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۰: ۴۱۰ و ۴۱۵).



تفکر «مرجئه» می‌گفتند (رازی، ۱۳۸۲: ۷۹) و چه بسا کسانی که به شیعه شهرت داشتند نیز به این لقب ملقب می‌شدند (نک: اعتصامی: ۱۳۹۲)، اما اگر بنخواهیم خارج از نگرش جامعه شیعی و از منظر منابع تاریخی به این تقابل بنگریم، در واقع، مجموعه تفکرات فرقه‌هایی چون معتزله، حشویه یا اهل حدیث، خوارج و مرجئه^۱ و بعدها بتریه و زیدیه در مقابل تفکر رفض قرار می‌گیرند که به نوعی می‌توان گفت اساساً این تقابل بین دو جبهه و گروه بود: جبهه و گروهی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مقدم و افضل بر همه خلفا می‌دانست و مشروعیتی برای تقدیم مفضول بر افضل قائل نبود و جبهه و گروهی که مخالف تقدیم و تفضیل آن حضرت بود (نک: ناشی اکبر: ۱۸۲).

در برخی گزارش‌های تاریخی مشاهده می‌شود که تقابل معتزله یا مرجئه با اهل رفض در جامعه شهرت می‌گیرد. در دوران ابوحنیفه که از سردمداران مرجئه عصر خود بود (نک: رضازاده، ۱۳۸۸: ۱۹۷) مخالفانش به عنوان رافضی مشهور بودند و اگر کسی به عنوان اصحاب او مشهور بود، به رافضی منتسب نمی‌شد (برای نمونه: تنوخی، ۱۳۹۳: ج ۶: ۳۶). در برخی گزارش‌ها می‌بینیم که اهل ارجاء، به رغم عدم اظهار برائت زید بن علی (علیه السلام) نسبت به شیخین، ابوحنیفه و مسعر بن کدام مرجئی را به خاطر همکاری با زید نکوهش می‌کنند (اصفهانی، بی‌تا: ۳۱۰) بشر بن معتمر هلالی (م ۲۱۰ ق) نیز که از سردمداران معتزله بغداد است (اشعری، ۱۴۰۰: ۴۰۲) به اتهام رفض به زندان انداخته شد. او در زندان شعری سرود و در آن شعر گفت که او نه از «رافضه» است و نه از مرجئه افراطی؛ بلکه او ابوبکر را مقدم می‌داند، ولی از عمرو [بن عاص] و معاویه برائت می‌جوید و با این اعتراف بود که از زندان آزاد شد (ابن مرتضی، بی‌تا، ج ۱: ۵۲). از این گزارش معلوم می‌شود اتهام رفض به بشر بن معتمر از جهت توهم رفض ابوبکر بوده است و پس از این که به تقدم ابوبکر اقرار می‌کند، آزاد می‌شود. در این اعتراف بشر بن معتمر افزون بر تقابل تفکر اعتزال در مقابل رفض، تقابل تفکر ارجاء در مقابل رفض نیز نمایان است. او ابوبکر را مقدم می‌کند تا از اتهام رفض رها شود و نسبت به برخی افراد اظهار برائت می‌کند تا او را مرجئی ندانند. با این بیان معلوم می‌شود که

۱. این نکته نیز شایان توجه است که مرجئه تاریخی در این جا نسبت به مرجئه‌ای که در جامعه شیعه تفسیر می‌شود خاص‌تر است و این مرجئه تقریباً پس از واقعه عاشورا به عنوان صاحبان تفکری سیاسی روی کار آمدند و اندک اندک صبغه کلامی به خود گرفتند (برای آشنایی بیشتر با اندیشه ارجاء، نک: رضازاده، ۱۳۸۸: ۱۸۹). زائیده هر دو تفکر ارجاء سیاسی و کلامی، مخالفت با رفض و طعن نسبت به خلفای سه‌گانه است و در واقع، استوانه هر دو تفکر را اکثریت اهل سنت و جماعت تشکیل می‌دهند (نک: اعتصامی: ۱۳۹۲).

مرجئه در عصر او هر نوع برائت علیه صحابه حتی معاویه و یا عمرو بن عاص را جایز نمی دانستند.

شبابه بن سوار فزاری از مرجئه بغداد بود و در سده دوم و آغازین سال های سده سوم زندگی می کرد (ابن حجر، ۱۴۲۱، ج ۴: ۲۶۴). ابن قتیبه می گوید او چندی بعد به خراسان و سپس به مدائن رفت و در مدائن معتزلی شد و سپس به مکه رفت و در آن جا درگذشت. درباره او گفته اند که به شدت بر «رافضه» می تاخت (دینوری، ۱۹۶۹: ۵۲۷).

اما در مواقعی که «رافضه» به همان معنای عام شیعه - یعنی تقدیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر هر یک از خلفا - به کار برده شده است، می توان به عنوان یک فرقه مورد نظر قرار گیرد. بنابراین، همه فرقه هایی که به نوعی قسیم شیعه هستند و در دوران شکل گیری شیعه، فعالیت و رشد دارند، مقابل «رافضه» قرار می گیرند.

شایان ذکر است که از همان آغاز که واژه «رافضه» برای شیعه به کار برده می شود، در جامعه شیعه نیز معمولاً به اهل سنت و جماعت، مرجئه می گفتند؛ چون اغلب آنها مخالف رفض و طعن خلفا بودند و در واقع، یکی از اهداف پایه گذاری تفکر ارجاء این بود که کسی از خلفا و یا حاکمان وقت نقد و نکوهش نشود (رضازاده، ۱۳۸۸: ۲۲۷).

بنا بر این معنا از «رافضه» نیز می توان ادعا کرد که این ارجاء است که در مقابل رفض اندیشی قرار می گیرد. ابوحاتم رازی نیز که معنای مشهور، مرجئه را در قبول شیخین و انکار ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می داند، قائل است که این مرجئه بودند که روایاتی را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در نکوهش و سرزنش رافضه نشر دادند (رازی، ۱۳۸۲: ۸۸-۸۹) و دور از ذهن نیست که این کار مرجئه در واقع، واکنش به روایاتی بوده که از سوی شیعه و در نکوهش مرجئه نقل می شد (نک: اعتصامی، ۱۳۹۲). شایان توجه است که یک جبهه افراطی در میان اهل سنت و جماعت قرار داشت که بیش از دیگر مخالفان شیعه، با شیعه و اندیشه رفض مخالف بودند و از سویی اهل طعن و مذمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندان آن حضرت بودند. این دسته غیر از خوارج بودند و معمولاً بدنه حاکمیت بنی امیه یا بنی عباس را تشکیل می دادند و یا از پیروان آنها بودند و در منابع تاریخی از آنها به نام «نواصب» یاد شده است (نک: رازی، ۱۳۸۲: ۶۳؛ رازی قزوینی، ۱۳۹۱: ۲۸۴).

واژه «ناصبی» که مفرد «نواصب» است نیز - بنابر قرائن - هنگامی رواج یافت که لقب رافضی برای شیعیان برائتی جعل شد و رواج یافت. بنابر گزارش ذهبی، وضعیت سیاسی -





۱۳۸

فصلنامه کلام اهل بیت (علیهم السلام) شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

حاصل بحث

در آغازین سال‌های سده دوم - به گونه‌ای بود که اگر کسی برای عثمان طلب رحمت نمی‌کرد، سکوت او را نشانه‌ای از شیعی بودن او می‌دانستند و اگر کسی افزون بر عدم ترحم، نسبت به او بغض داشت یا از او انتقاد می‌کرد به عنوان شیعه افراطی شناخته می‌شد، ولی اگر دشمنی او به حدی بود که شیخین را هم نکوهش می‌کرد به او «رافضی خبیث» می‌گفتند؛ چنان که اگر کسی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مذمت می‌کرد به او «ناصبی» می‌گفتند و اگر آن حضرت را کافر می‌دانست، او را «خارجی» می‌نامیدند (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۷: ۳۶۹). بنابراین، چه بسا در منابع تاریخی در مقابل واژه «رافضه»، به جای معتزله، اهل سنت و جماعت و یا مرجئه، واژه ناصبی به کار رفته باشد که این گروه افزون بر مخالفت با برائت از خلفا، از ناسزاگوییان به اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنان ایشان به حساب می‌آیند. در برخی متون روایی شیعه نیز این تقابل به چشم می‌خورد (نک: طبرسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۷۵).

برخورد حاکمان و دانشمندان اهل سنت در عصر حضور اهل بیت (علیهم السلام) با شیعیان و نیز شهرت بسیاری از اصحاب اهل بیت (علیهم السلام) به رافضه - در معنای انکار خلفای نخستین - نشان می‌دهد که «رافضه» در معنای مخالفان زید یا مغیره بن سعید، شهرت چندانی ندارد. آنچه سبب تمایز بارز و آشکار امامیه و دیگر فرقه‌ها شده است، تفکر رفض به معنای انکار خلفای نخستین است، اما نقطه ابهامی که در منابع شیعه و اهل سنت باقی مانده، منشأ و مبدأ دقیق واژه «رافضه»، به معنای مشهور آن است. معلوم نیست که دقیقاً از سوی چه کسی یا چه گروهی یا پس از چه رویدادی این واژه در معنای مشهورش به کار برده شده است. آنچه از ظاهر رفتار اصحاب و شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) می‌توان برداشت کرد این است که واژه «رافضه» به دست شیعیان در جامعه مسلمانان رواج نیافته است به ویژه این که این واژه - هرچند در معنایی عام‌تر - در کلام معاویه بن ابی سفیان هم به کار رفته است و از دیگر سو، پس از رواج واژه رافضه، احادیثی هم در نکوهش رافضه از سوی اهل سنت نشر یافته است.

گرچه اهل بیت (علیهم السلام) معنایی مثبت از رافضه ارائه داده و اصل انتساب شیعه به رفض را به خداوند نسبت می‌دهند و خود را نیز منسوب به رافضه معرفی می‌کنند، ولی ظاهر فرمایش و گفت‌وگوهای آنها با اصحاب نیز حاکی از این حقیقت است که این واژه به خلاف واژه



«شیعه» از سوی دشمنان شیعه جعل شده و رواج داده شده است. به دیگر تفسیر، وقتی به ادبیات گفتاری امامان علیهم السلام و اصحاب می‌نگریم، درمی‌یابیم که آنها برای تقابل با فرقه‌ها یا تفکرات مخالف، از واژه «رافضه» استفاده نمی‌کردند و حتی مشاهده نشده که خود اهل بیت علیهم السلام با واژه «رافضه» ابتدا به سخن کنند،^۱ ولی به تواتر می‌بینیم از واژه و تعبیرهایی چون «شیعه»، «شیعتی»، «شیعتنا»، و «شیعه علی علیه السلام» استفاده کرده‌اند (اهوازی، ۱۴۰۲: ۳۳؛ اهوازی، ۱۴۰۴، ج ۷: ۱۱، ۱۶، ۴۶ و...؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۴: ۹۴، ج ۷: ۲۹۴؛ منقری، ۱۴۰۴، ج ۵: ۸۶ و ۹۵). از سویی می‌بینیم که اهل بیت علیهم السلام و جامعه شیعه مخالفان یا دشمنان خود را مرجئه یا نواصب نامیده‌اند؛ دقیقاً همان واژه‌هایی که مخالفان روی خوشی به آنها نشان نمی‌دادند. در مقابل، مخالفان نیز در برابر شیعه از واژه «رافضه» استفاده می‌کنند. این تقابل حاکی از نشر و رواج این واژه‌ها از سوی جبهه مخالف است. بررسی دقیق‌تر و بیشتر جریان‌ها و تقابل‌هایی که در باب واژه رافضه و اندیشه رفض - پس از عصر حضور اهل بیت علیهم السلام - شکل گرفته‌اند، می‌تواند تحول معنایی رفض و رافضه را بهتر نشان دهد.

کتاب‌نامه

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، محقق: محمد ابوفاضل ابراهیم، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمان (۱۴۱۲ق)، المنتظم فی التاريخ، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن حزم (۱۹۹۵م)، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. ابن حمدون، محمد بن الحسن (۱۹۹۶م)، التذکر الحمدونیه، بیروت: دار صادر للطباعة والنشر.
۵. ابن خلال، ابوبکر احمد بن محمد (۱۹۹۴م)، السنه، تحقیق: عطیه الزهرانی، ریاض: دارالرایة.
۶. ابن سعد، محمد (بی‌تا)، طبقات الکبری، بیروت: دار صادر للطباعة والنشر.
۷. ابن شاذان، فضل (۱۳۶۳)، الايضاح، تهران: دانشگاه تهران.
۸. ابن طیفور (بی‌تا)، بلاغات النساء، قم: بصیرتی.

۱. تا دوران امام سجاد علیه السلام هیچ روایتی از امامان علیهم السلام نقل نشده است که در آن واژه «رافضه» به کار رفته باشد.



۱۴۰

دو فصلنامه کلام اهل بیت (علیهم السلام) شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

۹. ابن عبدالبر، محمد (۱۴۱۲ق)، الاستیعاب، بیروت: دارالجيل.
۱۰. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: علی شیر، بیروت: دارالفکر.
۱۱. ابن فارس، أحمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۲. ابن مرتضی، احمد بن یحیی (بی تا)، طبقات المعترزله، بیروت: دارالمکتبه الحیاه.
۱۳. اسفراینی، طاهر بن محمد (۱۹۸۳م)، التبصیر فی الدین، بیروت: نشر عالم الکتب.
۱۴. اشعری قمی، سعد بن عبدالله (بی تا)، المقالات و الفرق، قم: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. اشعری، علی بن اسماعیل (۱۴۰۰ق)، مقالات الاسلامیین، تصحیح: هلموت ریتز، آلمان: دار النشر فرانز شتاينر.
۱۶. اصبهانی، احمد بن عبدالله (۱۹۳۴م)، ذکر اخبار اصبهان، لیدن الممحروسه: بدیل.
۱۷. اصفهانی، ابوالفرج (بی تا)، مقاتل الطالبیین، بیروت: دارالمعرفه.
۱۸. اعتصامی، عبدالمجید (۱۳۸۹)، پایان نامه «اندیشه های کلامی زید بن علی (علیه السلام)»، قم: دانشگاه قرآن و حدیث.
۱۹. _____ (۱۳۹۴)، «مسئله برائت در عصر امام سجاد (علیه السلام) از اندیشه تا جریان»، مجله امامت پژوهی، ش ۱۳ و ۱۴، قم: بنیاد فرهنگی امامت.
۲۰. _____ (۱۳۹۲)، «معنای ارجاء در روایات اهل بیت (علیهم السلام)»، نقد و نظر، ش ۶۷، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۱. اقوام کرباسی، اکبر (۱۳۹۲)، «مرجئه شیعه»، نقد و نظر، ش ۶۷، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۲. امام حسن عسکری (علیه السلام) (۱۴۰۹ق)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام)، تحقیق: مدرسه امام مهدی (علیه السلام)، قم: مدرسه امام مهدی (علیه السلام).
۲۳. اهوازی، حسین بن سعید (۱۴۰۲ق)، الزهد، قم: المطبعة العلمیه.
۲۴. _____ (۱۴۰۴ق)، قم: موسسه امام مهدی (علیه السلام).
۲۵. برقی، احمد بن محمد (۱۳۷۰ق)، محاسن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. بغدادی، احمد بن علی (خطیب) (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۷. بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۱۵ق)، الفرق بین الفرق، بیروت: دارالمعرفه.
۲۸. تنوخی، محسن بن علی (۱۳۹۳ق)، نشوار المحاضره و اخبار المذاکره، بی جا.
۲۹. جعفریان، رسول (۱۳۸۸)، تاریخ تشیع در ایران، تهران: نشر علم.

۳۰. جعفری، سیدحسین (۱۳۷۴)، تشیع در مسیرتاریخ، ترجمه: محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۱. حسینی جلالی، محمدرضا (۱۳۸۸)، جهاد امام سجاد علیه السلام، ترجمه موسی دانش، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۳۲. دینوری، ابن قتیبه (۱۹۶۹م)، المعارف، مصر: دارالمعارف.
۳۳. ذهبی، محمد (۱۴۱۸ق)، المغنی فی الضعفاء، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۴. _____ (۱۴۰۷ق)، تاریخ الاسلام، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۵. _____ (۱۴۱۳ق)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: حسین اسد، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۳۶. _____ (۱۳۸۲ق)، میزان الاعتدال، بیروت: نشر دارالمعرفة.
۳۷. رازی، ابوحاتم (۱۳۸۲)، الزینه (گرایش‌ها و مذاهب اسلامی)، ترجمه: علی آقانوری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات نشر ادیان.
۳۸. رازی قزوینی، عبدالجلیل (۱۳۹۱)، نقض، قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث.
۳۹. زرکلی، خیرالدین (۲۰۰۲م)، اعلام، بیروت: دارالعلم الملايين.
۴۰. زرنندی حنفی، محمد (۱۳۷۷) نظم درر السمطين، بی‌جا.
۴۱. سامی‌النشار، علی (۱۴۲۹ق)، نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، قاهره: دارالسلام.
۴۲. سیدرضی (۱۳۸۶)، نهج البلاغه، ترجمه: سیدمحمد مهدی جعفری، تهران: نشر ذکر.
۴۳. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم (بی‌تا)، الملل و النحل، تحقیق: محمد بدران، قم: نشر الشریف الرضی.
۴۴. شیعی، کامل مصطفی (۱۹۸۲م)، الصلة بین التصوف والتشیع، بیروت: دارالاندلس.
۴۵. صاحب بن عباد (بی‌تا)، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم‌الکتاب.
۴۶. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلوات الله علیهم، تحقیق و تصحیح: محسن کوچه باغی، قم: مکتبة آية الله مرعشی نجفی.
۴۷. صفدی، خلیل بن ابیک (۱۴۲۰ق)، الوافی بالوفیات، بیروت: دار احیاء التراث.
۴۸. طبرسی، احمدبن علی (۱۳۷۱)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ترجمه و شرح: غفاری، تهران: مرتضوی.
۴۹. طبری، محمد بن جریر (بی‌تا)، تاریخ الام والملوک، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
۵۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق (الف))، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تصحیح: میر داماد، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.





۵۱. _____ (۱۴۰۴ق ب)، رجال، قم: موسسه آل البيت عليه السلام.
۵۲. عسقلانی، ابن حجر (۱۴۱۵ق)، تقریب التهذیب، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵۳. _____ (۱۴۲۱ق)، تهذیب التهذیب، بیروت: دارالفکر.
۵۴. عقیلی (۱۴۱۸ق)، ضعفاء عقیلی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵۵. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، تفسیر العیاشی، محقق: هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمیه.
۵۶. فراهیدی، خلیل (۱۴۰۹)، العین، قم: دارالهجره.
۵۷. قاضی عبدالجبار (بی تا)، المنیة والامل، قاهره: المطبوعات الجامعیة.
۵۸. رضا زاده لنگرودی، رضا (۱۳۸۸)، «پژوهشی در مرجه» در کتاب فرق تسنن، به کوشش مهدی فرمانیان، قم: نشر ادیان.
۵۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، کافی، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۶۰. لالانی، ارزینا (۱۳۸۱)، نخستین اندیشه های شیعی، ترجمه: فریدون بدره ای، تهران: فرزانه روز.
۶۱. مزی، یوسف (۱۴۰۶ق)، تهذیب الکمال، بیروت: نشر موسسه الرساله.
۶۲. مسعودی، ابوالحسن (۱۴۰۴ق)، مروج الذهب، قم: دارالهجره.
۶۳. مسکویه رازی، أحمد بن محمد (۱۴۲۱ق)، تجارب الامم، تحقیق: أبوالقاسم امامی، تهران: دار سروش للطباعة والنشر.
۶۴. مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۳ق)، دعائم الاسلام، قاهره: دارالمعارف.
۶۵. مفید، محمد بن نعمان (شیخ مفید) (۱۴۱۳ق)، الاختصاص، بیروت: دارالمفید.
۶۶. مقریزی، احمد بن علی (بی تا)، المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶۷. ملطی، ابن عبدالرحمان (۱۴۱۰ق)، التنبیه و الرد، قاهره: مكتبة مدبولی.
۶۸. منقری، نصر بن مزاحم (۱۴۰۴ق)، وقعة صفین، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۶۹. ناشی اکبر (بی تا)، مسائل الامامة، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
۷۰. نوبختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴)، فرق الشیعه، بیروت: دار الاضواء.